



بررسی تطبیقی خوشه همخوانی آغازین در زبان فارسی و عربی

علی اصغر قهرمانی مقبل^۱

فاطمه نعمتی^۲

چکیده

زبان‌شناسان اتفاق نظر دارند که در زبان عربی، همچون دیگر زبان‌های سامی، خوشه همخوانی آغازین وجود ندارد که از آن با تعبیر «عدم ابتدا به ساکن» یاد کرده‌اند. این در حالی است که خوشه همخوانی آغازین در زبان فارسی پیش از اسلام به طور قطع وجود داشته است. در این نوشته کوشیده‌ایم که با توجه به تماس دیرپای زبان عربی و فارسی به دو موضوع زیر بپردازیم؛ نخست اینکه زبان عربی در صورت وام‌گیری واژگان فارسی دارای خوشه همخوانی آغازین چه رفتاری نشان داده و چه تغییری در این واژگان ایجاد کرده است. به عنوان نمونه، دو واژه «کلید» و «ستبرگ» را که هر دو پیش از اسلام وارد عربی شده، بررسی کرده‌ایم. دوم این که آیا وزن عروضی فارسی، در تحول خوشه همخوانی آغازین و شکستن آن نقشی داشته است؟ بررسی اشعار سده‌های اولیه فارسی دری شواهدی درباره چگونگی تحول خوشه‌های همخوانی آغازین در اختیار ما می‌گذارد.

کلیدواژه‌ها: خوشه همخوانی آغازین، زبان فارسی، زبان عربی، تحول زبانی و وزن عروضی.

✉ ali.ghahramanim@gmail.com

۱- دانشیار دانشگاه خلیج فارس (نویسنده مسؤل)

✉ fatemene@gmail.com

۲- استادیار دانشگاه خلیج فارس، بوشهر

مقدمه

بررسی هجا (syllable) و ویژگی‌های آن، کمک شایانی به شناختن ویژگی‌های یک زبان می‌کند و یکی از مسائل قابل توجه درباره هجا وجود و عدم وجود خوشه همخوانی آغازین در یک زبان است. ما در این نوشته بر آنیم که به این مسأله در زبان فارسی و عربی بپردازیم و از آنجایی که میان این دو زبان از دیرباز تاکنون تعامل زبانی و وام‌گیری واژگان مطرح بوده است، در صورت وجود خوشه همخوانی در یک زبان و نبود آن در زبان دیگر، این وام‌گیری چگونه صورت گرفته است.

اگرچه زبان فارسی از یک خانواده زبانی و زبان عربی از خانواده دیگری است، با وجود این، این پژوهش فراتر از زبان‌شناسی مقابله‌ای (contrastive linguistics) است و در حوزه زبان‌شناسی تطبیقی (comparative linguistics) می‌گنجد؛ زیرا ما در اینجا تنها به توصیف و مقایسه یک ویژگی در دو زبان اکتفا نمی‌کنیم، بلکه تأثیرپذیری یک زبان از دیگری و چگونگی این تأثیرپذیری را نیز بررسی می‌کنیم.

خوشه همخوانی در زبان عربی

چنان که می‌دانیم، زبان عربی یکی از زبان‌های سامی است. زبان‌شناسان اتفاق نظر دارند که در زبان‌های سامی و از جمله زبان عربی، خوشه همخوانی آغازین وجود ندارد؛ یعنی هجای آغازین یک واژه در زبان‌های سامی همواره با یک صامت و تنها یک صامت آغاز می‌شود و پس از آن نیز تنها یک مصوت (کوتاه یا بلند) قرار می‌گیرد (بروکلمان، ۱۹۷۷: ۴۳؛ رمزی بعلبکی، ۱۹۹۹: ۴۴؛ جان کانتینو، ۱۹۶۶: ۱۹۲).

علمای نحو و زبان عربی پس از اسلام که تنها متمرکز به زبان عربی بوده و ویژگی‌های دیگر زبان‌های سامی را مورد توجه قرار نداده‌اند، این ویژگی را با عبارت «عدم ابتدا به ساکن» مطرح کرده‌اند؛ به این معنی که در زبان عربی ابتدا به ساکن را ناممکن دانسته‌اند: «إنَّ السَّاكِنَ لَا يَمْكُنُ الْإِبْتِدَاءُ بِهِ» (ابن جنی، ؟، ج ۱: ۱۹-۲۰. نیز رک: اخفش، ۱۹۸۵: ۱۲۴؛ ابوالحسن عروسی، ۱۹۹۶: ۵۵؛ ابن جنی، ۲۰۰۳، ج ۱: ۱۳۲؛ میرد، ۱۳۸۶ق، ج ۲: ۸۷).

حال، اگر در زبان عربی احیاناً موردی از ابتدا به ساکن وجود داشته باشد، مثلاً در ساختن فعل امر، اهل زبان برای سهولت تلفظ همزه‌ای می‌افزایند تا امکان تلفظ واژه فراهم شود. به طور مثال، «ذَهَبٌ» که برای اجتناب از ابتدا به ساکن تبدیل به «إِذْهَبْ» شده است. اگر این واژه در وسط عبارت قرار گیرد، دیگر برای تلفظ نیازمند درج همزه نخواهد بود. از آنجایی که زبان عربی دارای اعراب کلمات است، یعنی اینکه اغلب واژه‌ها به متحرک ختم می‌شود، بنابراین حرف «ذ» در «إِذْهَبْ» به عنوان صامتی در پایان هجای واژه پیشین قرار می‌گیرد (برای مثال «وُذْهَبْ» که به صورت «وُذْهَبْ» تلفظ می‌شود). از این رو به، این همزه، همزه

۱. با وجود این، امروزه در برخی از گویش‌های عربی رایج در کشورهای اطراف دریای مدیترانه، خوشه همخوانی آغازین مشاهده می‌شود. به طور مثال، در لهجه لبنانی واژه‌هایی از قبیل «تُرْك» به جای «أَتُرْك» شنیده می‌شود که احتمال داده‌اند که به تأثیر از زبان‌های بربری بوده باشد (بروکلمان، ۱۹۷۷: ۴۳). همچنین در تعریب واژه‌های غربی با خوشه همخوانی آغازین کوشش‌چندانی برای شکستن آن دیده نمی‌شود، مانند: «سْتِدْيُو».

وصل می‌گویند.

خوشه همخوانی آغازین در زبان فارسی

نظر علمای پیشین

پیش از آنکه به آرای زبان‌شناسان معاصر در این باره بپردازیم، نکات قابل تأمل و ارزشمندی را که در این باره بر قلم علمای پیشین نحو و زبان و عروض جاری شده است، ذکر می‌کنیم.

ابن جنی که پیش از این یادی از او رفت، شاگرد ابوعلی فارسی از بزرگان علم نحو است. او که مدتی نیز به همراه استاد خود در شهرهای فارسی‌زبان زیسته و به شیوه تلفظ آنان توجه کرده است، در این باره، ابتدا نظر استاد خود را بیان می‌دارد که ابوعلی فارسی اگرچه ابتدا به ساکن در زبان عربی را به طور قطع ناممکن می‌داند، ولی آن را در زبان فارسی نه رد و نه تأیید می‌کند. سپس، ابن جنی بیان می‌کند که: «من بارها از آنها [اهل فارس] می‌شنوم هنگامی که «مفتاح» می‌خواهند، می‌گویند «کلید». گرچه حرف کاف ساکن نیست، ولی حرکت آن بسیار ضعیف است، به طوری که حالت آن بر من پوشیده است و نمی‌دانم که حرکت آن فتحه است یا کسره. پس بسی در این باره تأمل کرده‌ام، ولی طرفی نبستم»^۱ (ابن جنی، ۲۰۰۳: ۱۳۲).

اما پیش از ابن جنی، ابن درستویه فسایی (و ۳۴۷ق/ ۹۵۸ م) نیز که خود اهل فسا و فارسی‌زبان بوده است، با دقت و تفصیل بیشتر در این باره سخن گفته است. از مناقشه شمس قیس رازی (وفات بعد از ۶۲۸ ق) با او چنین برمی‌آید که ابن درستویه با ذکر مثال‌هایی جواز ابتدا به ساکن در زبان فارسی را تأیید کرده است. شمس قیس چنین می‌گوید:

جمهور ائمه نحو و لغت و کافه اصحاب عروض متفق‌اند بر آن که ابتدا به حرف ساکن و وقف بر حرف متحرک مقدور بشر نیست، و ابن درستویه فسایی از ولایت فارس در این باب خلاف همگان کرده است و رسالتی در امکان این دو مستحیل نوشته و آن را به سخنان بی‌حاصل و دعاوی بی‌طایل مطول گردانیده و در جواز ابتدا به ساکن به کلماتی که بعضی عجم آن را ر بوده، در تلفظ آرند و حرکت حرف نخستین آن را میان فتحه و کسره گویند، چنان که نه فتحه روشن باشد و نه کسره معین؛ چون فاء «فغان» و دال «درم» و سین «سرای» و شین «شمار» استدلال کرده ... و هم بدین خیال گفته است که ما به زبان پسایی «سر» را «ثر» خوانیم و ثا ساکن است و بدان ابتدا می‌کنیم و راء متحرک است و بدان خاموش می‌شویم (شمس قیس، ۱۳۶۰: ۳۶-۳۷).

از آنجایی که شمس قیس یک عروضدان است، می‌توان دریافت که چرا به مناقشه با ابن درستویه برخاسته و نظر او را در باب جواز ابتدا به ساکن در فارسی رد کرده است که ما در این باره در پایان نوشته سخن خواهیم گفت. ولی خود او نیز به طور ضمنی سخن ابن درستویه را تأیید کرده است که برخی از عجم حرکت حرف نخستین بعضی از الفاظ را ر بوده می‌آرند که نمی‌توان فتحه یا کسره بودن آن را تشخیص داد. واقعیت

۱. «رأيت مع هذا أبا علي [الفارسي] كغير المستوحش من الابتداء بالساکن في كلام العجم. ولعمري إنه لم يصرح بإجازته، لكنه لم يشدد فيه تشدده في إفساد إجازة ابتداء العرب بالساکن... قال: وإنما خفي حال هذا في اللغة العجمية لما فيها من الرمزية؛ يريد أنها لما كثر ذلك فيها ضعفت حركاتها وخفيت. وأما أنا فاسمعهم كثيراً إذا أرادوا المفتاح قالوا: «كلید»؛ فإن لم تبلغ الكاف أن تكون ساكنة، فإن حركاتها جد مضعفة، حتى إنها ليخفي حالها علي، فلا أدري أفصحه هي أم كسرة» وقد تأملت ذلك طويلاً فلم أحل منه بظائل.

این است که در زبان‌هایی که وجود خوشه همخوانی آغازین در آنها محرز است، صامت نخست هنگام تلفظ بر صامت دوم تأثیر می‌گذارد و نوعی فاصله بین دو صامت به صورت تأخیر در تولید صامت دوم و یا آغاز واگذاری آن احساس می‌شود (Ladefoged, 2006: 69). در نتیجه، ممکن است این تأخیر به صورت مصوتی بسیار ضعیف (reduced vowel) یا بنا بر تعبیر شمس قیس، چنان «رَبوده» شنیده شود که قابل تمیز و قابل انطباق با مصوت‌های آن زبان نباشد.

در راستای توصیف شمس قیس در خصوص دشواری تولید خوشه همخوانی، پژوهش‌های اخیر در حوزه زبان‌شناسی کاربردی گویای آن است که خوشه همخوانی آغازین به دلیل میزان دشواری بیشتر در درک و تولید ساخت نشاندار است و از این‌رو فراگیری آنها با تأخیر صورت می‌گیرد (Eckman, 1977: 321; Fromkin et al. 2009: 341). در مراحل آغازین یادگیری زبان دوم نیز این خوشه‌های نشاندار تحت تأثیر ساخت هجایی زبان مادری به صورت شکسته، با درج مصوت پیش از خوشه همخوانی یا بین دو عضو خوشه، درک و تلفظ می‌شوند (Dopoux et al. 1999; Kabak&Idsardi, 2007). پیرکمپ و دوپو (Peperkamp&Dopoux, 2003) نیز معتقدند درج مصوت در فرایند وام‌گیری واژه‌های دارای خوشه همخوانی تحت تأثیر درک گویشوران وام‌گیرنده و به تبع ساختار هجایی زبان وام‌گیرنده است.

نظر زبان‌شناسان معاصر

زبان‌شناسان معاصر پس از شناخت خط و زبان کهن پارسی، به بررسی تاریخی و سیر تحول آن پرداخته‌اند. آنچه که بر آن اتفاق نظر وجود دارد، این است که زبان فارسی همچون اغلب زبان‌های هندواروپایی، ویژگی خوشه همخوانی آغازین را با خود داشته است. این ویژگی هم در زبان ایرانی آغازین (اشمیت، ۱۳۸۲: ۲۷-۵۷) و هم در زبان فارسی باستان و پهلوی مشاهده شده است (Windfuhr, 2009: 64, 201).

ملک الشعراء بهار در کتاب *سبک‌شناسی* اگرچه به صراحت از وجود خوشه همخوانی در زبان فارسی باستان سخن نگفته است، ولی در صفحات متعددی از کتاب واژگانی را آورده که بر حرف نخست آنها حرکت ساکن گذاشته است، مانند: خُش، فَرَوَسْتَن (بهار، ۱۳۶۹، ج ۱: ۱۸۰، ۳۱۰).

خانلری نیز همانند بهار در *تاریخ زبان فارسی* به طور مستقیم در این باره صحبت نکرده است، ولی در بخش «تحول واک‌ها» مثال‌هایی آورده است که دارای خوشه همخوانی آغازین هستند، مانند: «خُشایشی» (شاه) و «خُشپ» (شب) (خانلری، ۱۳۸۲، ج ۱: ۸۵). ذکر این واژه‌ها دلالت بر آن دارند که او این ویژگی را در زبان فارسی پیش از اسلام امری مسلم می‌داند.

تیسن (Thiesen, 1982: 55) با استناد به واژگانی مانند «بُخرد» نتیجه می‌گیرد که واژه «خرد» در زبان پهلوی با سکون «خ» تلفظ می‌شده که پس از اسلام متحرک شده است، اما با پذیرفتن پیشنهاد «ب» دوباره ویژگی سابقش نمایان شده و به ساکن تبدیل شده است.

یکی از مهم‌ترین پژوهش‌های اخیر در این باره، مقاله «تحول خوشه صامت آغازی» تألیف علی‌اشرف صادقی است. او با بهره گرفتن از منابع متعدد به جمع‌آوری واژه‌های بسیاری با خوشه صامت آغازی

اقدام کرده است. تمرکز اصلی وی در این مقاله بر چگونگی تحول این ویژگی در فارسی در دوره‌های مختلف و طرز شکسته شدن خوشه صامت در واژگان فارسی است. همچنین، او کوشیده است که نحوه شکسته شدن خوشه صامت آغازی را در قالب برخی قواعد زبانی بیان کند (رک: صادقی، ۱۳۸۰: ۱۱-۲۳).

حال پس از رشد و تحول زبان فارسی دری در دوره پس از اسلام و از سوی دیگر تغییر رسم‌الخط فارسی، این سؤال مطرح می‌شود که آیا زبان فارسی دری باز هم این ویژگی را در خود حفظ کرده است و یا آنکه آن را به دلیل طبیعی و یا به تأثیر از زبان عربی از دست داده است؟ و در صورت تغییر خوشه همخوانی آغازین در چنین واژه‌هایی، فارسی‌زبانان با چه روشی این خوشه را شکسته‌اند؟

از سوی دیگر، می‌دانیم که برخی از واژه‌های فارسی پیش از اسلام وارد زبان عربی شده است و در میان این واژگان تعدادی دارای خوشه همخوانی آغازین نیز بوده است. سؤالی که مطرح می‌شود این است که عرب‌زبانان هنگام انتقال این واژگان به عربی، چگونه با این پدیده برخورد کرده و چه تغییری در خوشه همخوانی آنها ایجاد کرده‌اند؟

در ادامه بحث، ابتدا تحول واژه‌های فارسی دخیل در عربی را بررسی می‌کنیم. سپس می‌کوشیم به سؤال‌های مطرح شده درباره زبان فارسی دری پاسخ دهیم.

چگونگی تغییر خوشه همخوانی آغازین واژگان فارسی در زبان عربی

چنانکه پیش از این گفتیم در زبان عربی، همچون دیگر زبان‌های سامی، ابتدا به ساکن ممکن نیست. از طرف دیگر، چندین واژه فارسی با خوشه همخوانی آغازین، پیش از اسلام وارد زبان عربی شده است که ما در اینجا به بررسی دو مورد از آنها اکتفا می‌کنیم.

چنانکه به نقل از ابن جنی آوردیم، واژه «کلید» حتی در زمان ابن نویسنده، یعنی سده چهارم، در نزد برخی از فارسی‌زبانان به صورت «کلید» (klid) تلفظ می‌شده است. این واژه، اگرچه اصالت یونانی دارد (معین، ۱۳۶۴، ج ۳، مدخل کلید)، ولی از زبان فارسی پیش از اسلام وارد زبان عربی شده است. ابن منظور در لسان العرب چنین آورده است: «الاقلید معرب است و اصل آن کلید است. ابوهیثم [می‌گوید]: اقلید: مفتاح و آن همان مقلید است... الاقلید مفتاح یمانی است» (ابن منظور، ۱۹۹۷، ج ۱۱: مدخل «قل د»).

در اینجا چند نکته حائز اهمیت است: نکته نخست این است که اهل یمن این واژه را در دوره پیش از اسلام به کار برده‌اند. پس این احتمال وجود دارد با توجه به سپاهی که ساسانیان به یاری پادشاه یمن فرستاده‌اند و آنها در همانجا مقیم شده‌اند، این واژه از زبان آنها به عربی اهل یمن منتقل شده باشد. از سوی دیگر، می‌دانیم که این سپاه اهل فارس بوده‌اند و این واژه حتی در قرن چهارم در این منطقه به صورت «کلید» تلفظ می‌شده است. نکته دیگر تبدیل حرف کاف به قاف است که البته از موضوع این نوشته خارج

۱. در بسیاری از منابع تاریخی به این واقعه پرداخته شده است که خسرو انوشیروان سپاهی از پارسیان را به سرکردگی «وهرز» به یاری سیف‌ذی‌بزن حاکم یمن فرستاد که این افراد سالیان سال در یمن ماندند. طبری تعداد این سپاه را چهار هزار نفر ذکر می‌کند (طبری، ۱۳۷۵، ج ۲: ۱۴۸. نیز رک: دینوری، ۱۳۷۱: ۹۲؛ مسعودی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۴۴۴؛ ابن خلدون، ۱۳۶۳، ج ۱: ۶۶).

است، ولی به اختصار می‌توان به نزدیکی این دو حرف و تبدیل آنها به یکدیگر در زبان عربی اشاره کرد. نکته مهمی که موضوع بحث ماست، این است که اهل یمن برای تلفظ این واژه به ناچار همزه‌ای در ابتدای آن افزوده‌اند تا خوشه همخوانی آغازین واژه شکسته شود.

واژه دیگر «استبرق» است که چهار بار در قرآن به کار رفته است (کهف، ۳۱؛ دخان، ۵۳؛ الرحمن، ۵۴؛ انسان، ۲۱). اغلب مفسران آن را دیبای ضخیم معنا کرده و اصل آن را واژه‌ای فارسی دانسته‌اند. از سوی دیگر می‌دانیم که آغاز واژه «ستبر» در زبان پهلوی به صورت خوشه همخوانی بوده و (stabr) تلفظ می‌شده است (مکنزی، ۱۳۷۹: ۱۳۸، ۲۵۹).

این واژه هنوز از واژگان زنده زبان فارسی است که البته غالباً به صورت «ستبر» تلفظ می‌شود. باز هم می‌بینیم که زبان عربی برای شکستن خوشه همخوانی آغازین ملتمس همزه شده است. جالب اینکه این همزه مکسور است، زیرا بنا بر قواعد زبان عربی، نخستین حرکت پس از آن فتحه است و همزه نمی‌تواند مفتوح یا مضموم باشد، پس مکسور آمده است.

ما در این باره که اصل این واژه در زبان فارسی چه بوده است، به تفسیرهای کهن عربی و فارسی مراجعه کرده‌ایم. نخستین نکته قابل توجه این است که در تفسیر *تاج التراجیم* این واژه در ترجمه آیات به دو صورت «استبر» و «ستبر» به کار رفته است، یعنی گونه‌های آزاد (free variations) از یک واژه. این امر بیانگر آن است که مترجم در آیات مذکور «استبر» یا «ستبر» را معادل «استبرق» گرفته است (اسفراینی، ۱۳۷۵، ج ۳: ۱۰۵۹، ۱۳۱۵). ابن قتیبه در این باره چنین آورده است: «استبرق فارسی معرب است و اصل آن استبره» (ابن قتیبه، ؟: ۲۲۷). زمخشری نیز استبرق را معرب استبر می‌داند (زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۴: ۲۸۲). بسیاری دیگر از مفسران این گفته‌ها را تأیید کرده و استبرق را فارسی دانسته و اصل آن را استبر، استبره و استبرک ذکر کرده‌اند (عبدالله بیضاوی، ۱۴۱۸ق، ج ۵: ۱۰۴؛ ابواللیث سمرقندی، ؟: ج ۲: ۳۴۵؛ ابوبکر سوراآبادی، ۱۳۸۰، ج ۲: ۱۴۲۴؛ قرطبی، ۱۳۶۴، ج ۲۰: ۱۴۶؛ سیوطی، ۱۴۰۴ق، ج ۴: ۲۲۱؛ ابوالفتوح رازی، ۱۴۰۸ق، ج ۱۲: ۳۵۰؛ رشیدالدین میبیدی، ۱۳۷۱، ج ۵: ۶۸۲ و ج ۱۰: ۳۱۵؛ ثعلبی نیشابوری، ۲۰۰۲، ج ۹: ۱۹۰؛ ابوعبیده، ۱۳۸۱، ج ۱: ۱۷-۱۸؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۱۶: ۷۲۱؛ شبیانی، ۱۴۱۳ق، ج ۴: ۴۰۰).

و بالاخره دقیق‌ترین سخن را فخر رازی در تفسیر *گرانسنگ خود مفاتیح الغیب* عنوان کرده است. او درباره آیه ۵۴ سوره الرحمن می‌گوید:

مسأله چهارم، لغوی است: استبرق همان دیبای ضخیم است همان‌طور که دیبا (دیباج) معرب است، زیرا عرب آن را از عجم گرفته است جز آنکه عرب در آن تصرف کرده است و آن در فارسی سترک است به معنی ضخیم، مصغر «ستبر». پس بر ابتدا همزه‌ای افزوده‌اند و کاف آن را به قاف بدل نمودند. اما درباره افزودن همزه، زیرا حرکات ابتدای کلمه در زبان فارسی (عجم) در بسیاری موارد آشکار نیست و همانند

ساکن است. پس در آن همزه‌ای افزودند، همچنان که هنگام سکون اول کلمه همزه وصل می‌افزایند^۱ (فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۲۹: ۳۷۳).

اگرچه این نکته که حرف کاف در این واژه علامت تصغیر است قابل تأمل و قابل نقد است، ولی تصریح فخر رازی به عنوان یکی از علمای سده ششم قابل توجه است که حتی در زمان او فارسی‌زبانان برخی از واژه‌ها را به صورت خوشه همخوانی آغازین تلفظ می‌کرده‌اند.

تحول خوشه همخوانی آغازین در زبان فارسی

زبان‌شناسان در بررسی تحول تاریخی خوشه همخوانی آغازین در زبان فارسی چنین عنوان می‌کنند که تعداد این واژه‌ها در فارسی پهلوی کمتر از فارسی باستان است (صادقی، ۱۳۸۰: ۲۱؛ ویندفور، ۲۰۰۹: ۲۰۱). بی‌تردید، در زبان دری نیز این واژگان رو به کاستی بیشتر گذاشته و همه آنها خوشه همخوانی آغازین خود را از دست داده‌اند. فارسی‌زبانان در این مرحله با سه شیوه خوشه همخوانی آغازین واژه‌ها را شکسته‌اند: -افزودن یک همزه متحرک که حرکت این همزه معمولاً متجانس با نخستین مصوت واژه است، مانند تبدیل سْتِیز به اِسْتِیز (<stiz>'estiz) و بروگ به ابرو (<brug>'abru). -افزودن یک مصوت پس از صامت نخستین، مانند تبدیل دَرَخْت به دِرَخْت (<draxt>deraxt)، سِپهر به سِپِهر (<spih>sepehr) و خَرَد به خِرَد (<xrad>xerad). -انتقال حرکت صامت دوم خوشه به میان دو صامت، مانند تبدیل فَرَسَنگ به فَرَسَنگ (<frasang>farsang)، فَروردین به فَروردین (<frawardin>farvardin) و دریا به دریا (<drayā>daryā). البته، گاهی از دو شیوه برای تغییر یک واژه بهره برده‌اند؛ به طوری که این دو واژه در واقع گونه‌های آزاد یکدیگر هستند، مانند ستیز و استیز، سپید و اسپید، ستر و استبر.

شعر عروضی و تأثیر آن بر خوشه همخوانی آغازین

باید در نظر داشته باشیم که وزن در شعر عربی بر کمیت هجاها استوار است، یعنی وزن بر پایه تعداد و ترتیب هجای کوتاه و بلند شکل می‌گیرد. شعر فارسی دری نیز کمی (quantitative) است. از این رو، در میان در انواع هجاها، نه در وزن عربی و نه در وزن فارسی، دو خوشه همخوانی آغازین هیچ نقش و جایگاهی نداشته است. اکنون این پرسش مطرح می‌شود که آیا شعر فارسی دری بنابر نیاز خود واژه‌های دارای خوشه همخوانی را شکسته و آنها را با خود سازگار کرده است و یا اینکه زبان فارسی دری در زمان شکل‌گیری شعر فارسی، به طور طبیعی این ویژگی هجایی را جز در موارد معدودی از دست داده است؟

۱. "المسألة الرابعة لغوية: الإستيرق هو الדיباج النّخين وكما أنّ الדיباج معرّب بسبب أنّ العرب لم يكن عندهم ذلك إلا من المعجم، استعمال الاسم المعجم فيه غير أنّهم تصرّفوا فيه تصرّفاً وهو أنّ اسمه بالفارسية سترك بمعنى نخين تصغير «ستبر» فرادوا فيه همزة متقدمة عليه، وبدلوا الكاف بالكاف، أما الهمزة، فلأنّ حركات أوائل الكلمة في لسان المعجم غير مبنية في كثير من المواضع فصارت كالسكون، فأنبتوا فيه همزة كما أنبتوا همزة الوصل عند سکون أول الكلمة، ثم إنّ البعض جعلوها همزة وصل".

البته، با تأمل در آرای ابن درستویه، ابن جنی، فخر رازی و حتی شمس قیس نظر اخیر مردود است و به نظر می‌رسد که لاقفل در برخی از گویش‌های فارسی، واژگانی با خوشه همخوانی آغازین کاربرد داشته است. اما به خاطر داشته باشیم وزن شعر فارسی هیچ هجایی با خوشه همخوانی آغازین را به رسمیت نمی‌شناسد و هرگاه واژه‌ای وارد شعر فارسی شده که دارای این ویژگی بوده است، پس از قرار گرفتن در شعر، خوشه همخوانی آن به ناچار به یکی از شیوه‌های پیش‌گفته شکسته شده است. به طوری که شیوه تلفظ آن در شعر، یعنی بدون خوشه همخوانی، در زبان نیز تعمیم یافته و کم‌کم این واژه‌ها در زبان متداول نیز فاقد خوشه همخوانی شده‌اند.^۱

از این رو است که شمس قیس در رد نظر ابن درستویه فسای پافشاری می‌کند و تصریح می‌کند که به گفته او «کافئه اهل عروض متفق‌اند بر آن که ابتدا به ساکن ... مقدور بشر نیست»، زیرا شمس قیس با سه نوع وزن شعر (عربی، فارسی و ترکی) آشنا بوده است و در هیچ‌کدام از آنها ابتدا به ساکن به رسمیت شناخته نشده است. از این رو، او حکمی کلی داده و ابتدا به ساکن مقدور بشر ندانسته است. البته، خواجه نصیر نیز با نگاه عروضی ابتدا به ساکن را ممتنع یا متعذر (دشوار) می‌داند، ولی به نظر می‌رسد که او در زمان خود واژه‌هایی را شنیده که حرکت حرف نخست آنها ضعیف یا ربوده بوده است، مانند «گوس» (gwas) در زبان کرمانی که علم عروض آن را تنها معادل یک هجای بلند مانند بس دانسته است (معیار/الشعار: گ ۵ پ). نکته پایانی این که شاعران پس از پذیرفتن این واقعیت عروضی که خوشه همخوانی آغازین در شعر فارسی جایی ندارد، با واژگانی که در اصل دارای چنین ویژگی بوده‌اند، هنرمندانه برخورد کرده و بر اساس نیازشان خوشه همخوانی آغازین آنها را غالباً به دو صورت شکسته‌اند.

- ستبر و استبر:

گر آن پهلوانی بود زورمند به بازو ستبر و به بالا بلند فردوسی، ؟: ۴۳۲
چو چندی برآمد بر این سالیان مرآن سرو استبر گشتش میان همان: ۶۴۸

- ستیز و استیز:

گر ز ساقی حلم بودی باده‌ریز دیو با آدم کجا کردی ستیز (مولوی، ۱۳۷۳، دفتر ۵، ب ۲۱۰۳)
دست‌ها بسته همی‌خایید او از سر استیز صوفی را گلو (همان، ب ۲۷۵۲)

- سپید و اسپید:

ای بسا ریش سیاه و مرد پیر ای بسا ریش سپید و دل چو قیر (همان، دفتر ۴، ب ۲۱۶۱)
دفتر صوفی سواد و حرف نیست جز دل اسپید همچون برف (همان، دفتر ۲، ب ۱۵۹)

دیگر اینکه برخی از این واژگان هنگام پذیرفتن حرفی متحرک به عنوان پیشوند صورت اصلی آنها

۱. قابل توجه این که خوشه همخوان آغازین اگرچه به تأثیر از شعر عروضی در زبان فارسی دری تقریباً از میان رفته است، ولی هنوز در برخی از گویش‌های فارسی به قوت خود باقی است. به طور مثال، شمیسا در گیلکی امروز مواردی را ذکر کرده است که دارای این ویژگی هستند، مانند برار brar (برادر) و مرا mra (با) (شمیسا، ۱۳۶۴: ۴۶).

نمایان می‌شود، به‌طور مثال، گریستن در اصل دارای خوشه همخوانی است (مکنزی، ۱۳۷۹: ۸۰)، اما در فارسی دری حرف «گ» مصوتی را پذیرفته و خوشه همخوانی آن شکسته شده است. حال، اگر حرف «ب» پیش از آن قرار گیرد، بنابر ضرورت شعر به دو صورت «بگریست» و «بگریست» به کار می‌رود. مثال:

در جمع مستان با زبردستان بگریست صهبا کامشب نخسبی (مولوی، ۱۳۵۵، ج ۷: ۲۰)
 بر من بگریست نرگس خمارش تا خیره شدم ز گریه بسیارش (همان، ج ۸: ۱۷۰)

نتیجه‌گیری

۱. زبان‌های، سامی از جمله زبان عربی، فاقد خوشه همخوانی آغازین بوده و بر خلاف آنها زبان‌های هندواروپایی از جمله زبان فارسی، به‌ویژه در دوره‌های باستان، دارای این ویژگی بوده‌اند.
۲. زبان عربی هنگام وام‌گیری واژه‌های فارسی دارای خوشه همخوانی آغازین، این خوشه را غالباً با افزودن یک همزه شکسته است. دو نمونه بارز برای این پدیده واژه‌های «کلید: الاقلید» و «ستبرگ: استبرق» است که هر دو واژه پیش از اسلام وارد زبان عربی شده‌اند. یادآوری این نکته ضروری است که واژه «استبرق» چهار بار در قرآن نیز به کار رفته است.
۳. زبان فارسی نیز به مرور زبان با شکستن خوشه همخوانی آغازین واژگان از تعداد این واژه‌ها کاسته است. این تغییر در فارسی دری چشمگیر بوده است، ولی این بدان معنا نیست که فارسی دری به طور کلی فاقد خوشه همخوان بوده باشد.
۴. از آنجایی که اساس وزن شعر فارسی کمی است و خوشه همخوان آغازین را به رسمیت نمی‌شناسد؛ لذا شعر عروضی در شکستن خوشه همخوان آغازین واژه‌ها تأثیر به‌سزایی داشته است، به طوری که به نظر می‌رسد رواج چنین واژه‌هایی در شعر منجر به این شده است که تلفظ آنها در نزد اهل زبان نیز تغییر یافته است و این واژه‌ها خوشه همخوانی آغازین خود را به طور کلی از دست داده باشند.

منابع

- ابن خلدون، عبدالرحمن (۱۳۶۳)، تاریخ ابن خلدون، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چ ۱.
- ابوالفتوح رازی، حسین بن علی (۱۴۰۸ق)، روض الجنان و روح الجنان، تصحیح محمدجعفر یاحقی و محمد مهدی ناصح، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس.
- اسفراینی، ابوالمظفر (۱۳۷۵)، تاج التراجم فی تفسیر القرآن للأعاجم، تصحیح نجیب مایل هروی و علی‌اکبر الهی خراسانی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- اشمیت، رودیگر (۱۳۸۲)، راهنمای زبان‌های ایرانی، مترجمان آرمان بختیاری، عسکر بهرامی، حسن رضایی باغ-بیدی و نگین صالحی نیا، تهران: ققنوس.
- بهار، محمدتقی (۱۳۶۹)، سبک‌شناسی، تهران: انتشارات امیرکبیر، چ ۵.
- خواجه نصیرالدین طوسی، معیار الاشعار (نسخه خطی)، بدون کاتب و تاریخ کتابت، کتابخانه مجلس، شماره ۳۹۸۷، ۷۳ برگ، ۱۷ سطر.
- دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود (۱۳۷۱)، الأخبار الطوال، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، چ ۴، تهران: نشر نی.
- رشیدالدین میبدی، ابوالفضل (۱۳۷۱)، کشف الاسرار و عدة الابرار، به سعی علی اصغر حکمت، چ ۵، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- سورآبادی، ابوبکر (۱۳۸۰)، تفسیر سورآبادی، تصحیح سعیدی سیرجانی، تهران: فرهنگ نشر نو.
- شمس قیس، شمس الدین محمد قیس الرازی (۱۳۶۰)، المعجم فی معاییر اشعار العجم؛ تصحیح محمد بن عبد الوهاب قزوینی و تصحیح مجدد مدرس رضوی، چ ۳، تهران: کتابفروشی زوآر.
- شمیسا، سیروس (۱۳۶۴)، «ابتدا به ساکن در گیلکی»، مجله چیستا، ش ۲۱، صفحات ۴۵-۴۹.
- صادقی، علی‌اشرف (۱۳۸۰)، «تحول خوشه صامت آغازی»، مسائل تاریخی زبان فارسی (مجموعه مقالات)، تهران: انتشارات سخن.
- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین (۱۳۷۴)، مروج الذهب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چ ۵، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- معین، محمد (۱۳۶۴)، فرهنگ فارسی، چ ۷، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، دوره شش جلدی.
- مکنزی، دیویدنیل (۱۳۷۹)، فرهنگ کوچک زبان پهلوی، ترجمه مهشید میرفخرایی، چ ۲، تهران: انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- مولوی، جلال الدین محمد (۱۳۵۵)، کلیات شمس یا دیوان کبیر، با تصحیحات و حواشی بدیع الزمان فروزانفر، چ ۹، چ ۲، تهران: انتشارات امیرکبیر.

- (۱۳۷۳)، مثنوی معنوی، تصحیح رینولد نیکلسون و به اهتمام نصرالله پورجوادی، ج ۲، تهران: انتشارات امیرکبیر، دوره‌ی چهار جلدی.
- ناتل خانلری، پرویز (۱۳۸۲)، تاریخ زبان فارسی، ج ۷، تهران: فرهنگ نشر نو، ۱۳۸۲.
- ابن جتّی، أبو الفتح عثمان (۲۰۰۳)، الخصائص، تحقیق عبدالحمید هنداوی، الطبعة الثانية، بیروت: دارالکتب العلمیة.
- (؟)، سرّ صناعة الإعراب، تحقیق أحمد فرید أحمد، القاهرة: المكتبة التوفیقیة.
- ابن قتیبة، عبدالله بن مسلم (؟)، تفسیر غریب القرآن، شرح إبراهيم محمد، بیروت: دار ومکتبة الهلال.
- ابن منظور، محمد (۱۹۹۷)، لسان العرب، تصحیح أمين محمد عبدالوهاب ومحمد صادق العبيدي، بیروت: دار إحياء التراث العربي - مؤسسة التاريخ العربي.
- أبو الحسن العروضي، أحمد بن محمد (۱۹۹۶)، الجامع في العروض والقوافي، حقّقه وقدم له زهير غازي زاهد وهلال ناجي، الطبعة الأولى، بیروت: دار الجليل.
- أبو الليث السمرقندي، نصر بن محمد بن أحمد (۱۹۹۶)، بحر العلوم (تفسیر السمرقندي)، حقّقه وعلّق عليه محبّ الدين أبو سعيد عمر بن غرامة العمري، الطبعة الأولى، بیروت: دار الفكر.
- الأخفش، أبو الحسن سعيد بن مسعدة (۱۹۸۵)، كتاب العروض، تحقیق وتعليق وتقديم أحمد محمد عبد الدايم عبدالله، لا طبعة، مکتة - المعابدة: المكتبة الفيصلية.
- بروكلمان، كارل (C. Brockelmann) (۱۹۷۷)، فقه اللغات السامية، ترجمة عن الألمانية رمضان عبدالنوّاب، الرياض: مطبوعات جامعة الرياض.
- بعلبكي، رمزي منير (۱۹۹۹)، فقه العربية المقارن: دراسات في أصوات العربية وصرفها ونحوها على ضوء اللغات السامية، الطبعة الأولى، بیروت: دار العلم للملايين.
- البيضاوي، عبدالله بن عمر (۱۹۹۸)، أنوار التنزيل وأسرار التأويل (تفسیر البيضاوي)، إعداد وتقديم محمد عبدالرحمن المرعشلي، الطبعة الأولى، بیروت: دار إحياء التراث العربي.
- النعلبي النيسابوري، أبو اسحاق أحمد بن إبراهيم (۲۰۰۲)، الكشف والبيان في تفسير القرآن (تفسیر النعلبي)، دراسة وتحقیق أبي محمد بن عاشور، الطبعة الأولى، بیروت: دار إحياء التراث العربي.
- الزمخشري، أبو القاسم محمود جار الله (۱۹۸۹)، القسطاس في علم العروض؛ تحقیق فخرالدين قباوة، الطبعة الثانية، بیروت: مكتبة المعارف.
- السيوطي، جلال الدين عبدالرحمن (۱۴۰۴ق)، الدرّ المنثور في تفسیر المأثور، قم: منشورات مكتبة آية الله المرعشي النجفي.
- الشيباني، محمد بن الحسن (۱۴۱۳ق)، فحج البيان عن كشف معاني القرآن، تحقیق حسين درگاهي، الطبعة الأولى، طهران: مؤسسة دائرة المعارف الإسلامية.
- الطبرسي، أبو علي الفضل بن الحسن (۱۳۷۲)، مجمع البيان في تفسير القرآن، الطبعة الثالثة، طهران: انتشارات ناصر خسرو.
- الطبري، أبو جعفر محمد بن جرير (۱۹۶۷)، التاريخ الأمم والملوك (تاريخ الطبري)؛ تحقیق محمد أبو الفضل إبراهيم، الطبعة الثانية، بیروت: دار التراث، ۱۱ جزءاً.
- فخرالدين الرازي، أبو عبدالله محمد بن عمر (۱۴۲۰ق)، مفاتيح الغيب (التفسير الكبير)، الطبعة الثالثة، بیروت: دار إحياء التراث العربي.
- القرطبي، أبو عبدالله محمد (۱۳۶۴)، الجامع لأحكام القرآن، الطبعة الأولى، طهران: انتشارات ناصر خسرو.
- كانتينو، جان (Jean Cantineau) (۱۹۶۶)، دروس في علم أصوات العربية، نقله إلى العربية وذيله بمعجم صوتي فرنسي -

عربي صالح القرمادي، لا طبعه، تونس: نشریات مركز الدراسات والبحوث الاقتصادية والاجتماعية بالجامعة التونسية.
- المبرّد، أبو العباس محمد بن يزيد (١٣٨٦ق)، المقتضب، تحقيق محمد عبد الخالق عزيمة، القاهرة: لجنة إحياء التراث الإسلامي، الجزء الثاني.

- Dupoux, Emmanuel, Kakehi, Kazuhiko, Hirose, Yuki, Pallier, Christopher & Mehler, Jacques .1999., Epenthetic vowels in Japanese: A perceptual illusion?, *Journal of Experimental Psychology: Human Perception and Performance*, 25, 1568-1578.
- Eckman, Fred.1977. Markedness and the Contrastive Analysis Hypothesis, *Language Learning*, 27, 315-330.
- Fromkin, Victoria, Rodman, Robert & Hyams, Nina .2011., *An Introduction to Language*, 9th ed. Boston, Thomson Wadsworth.
- Kabak, Baris & Idsardi, William J. .2007. Perceptual distortions in the adaptation of English consonant clusters: Syllable structure or consonantal contact constraints?, *Language and Speech*, 50: 23-52.
- Ladefoged, Peter .2006. *A course in phonetics*, 5th ed. Boston: Thomson Learning.
- Peperkamp, Sharon & Doupox, Emmanuel .2003. Reinterpreting loanword adaptations: the role of perception, *Proceedings of the 15th International Congress of Phonetic Sciences*, 367-370.
- Thiesen, Finn .1982. *A Manual of Classical Persian Prosody: with Chapters on Urdu, KaraKhanidic and Ottoman Prosody*, Wiesbaden: Harrassowitz.
- Windfuhr, Gernot .2009. *The Iranian Languages*, New York: Routledge.